

کشتار را متوقف کنید، بگذارید مردم ما نفس بکشند!

(بخش نخست)

امیرجوهری لنگرودی

andishe.gbg@hotmail.com



کشتن رسمی و علنی انسانی به دلیل انجام تخلفی که صاحب قدرت و مجری قتل مدعی باشد، اعدام نامیده شده که (پیش از تاریخ شاید) با شکل‌گیری نخستین نظام‌های اجتماعی به وجود آمده است. تحمیل این مجازات بدوی که میراث عصر توحش آدمی‌ست به قوانین اجتماعی امروز هم البته با همان حفظ قدرت و به بهانه‌ی تأدیب جامعه انجام شده است. اعدام در حکومت اسلامی از نخستین دقایق پس از انقلاب، با بهانه‌های شرعی آغاز، تداوم و افزایش یافت. به دلیل ارتباط این مجازات با شرع اسلام که مبنای قوانین قضایی کشور شد، انتقاد و مخالفت با آن همواره با بهانه‌ی مذهبی سرکوب و اجرای آن - حتی در ملاء عام - توجیه شد.

تمامی دستگاه‌های حاکم در ایران امروز باید پاسخگوی همه‌ی اعمال‌شان باشند و به افکار عمومی جامعه ایران و جهانی پاسخ دهند؛ چرا آمار اعدام‌ها در کشور این حد بالا است؟

چرا اعدام در اساس بازدارنده نیست. در اساس وقتی امری بازدارنده نیست، چرا باید بر دامنه و وسعت، شدت و حدت این حد افزوده شود؟!

این اندازه اعمال خشونت، چه دردی را از هزاران درد جامعه بر طرف می‌سازد؟ در تمام سال‌های حاکمیت اسلامی، ما شاهد بودیم که حدّ اعدام‌ها، همواره تشدید شده که عمدتاً به‌قصد نوعی انتقام جویی صورت می‌گیرد. نوید افکاری کارگر کشتی گیر جوان شیرازی در آستانه‌ی اعدامش چه نیکو عبارت نغزی را به‌عنوان یادگاری از خود، در فاصله‌ی زندان، شکنجه و شیوه اعتراف‌گیری از زندانی به جا گذاشت و اعلان داشت: اینان برای طناب دارهای‌شان دنبال گردن می‌گردند! به عبارتی «به وقت اذان صبح برای طناب‌های دارشان دنبال گردن می‌گردند».

در ایران اسلامی موضوع زندان همیشه برای دولت‌ها در سطح مجامع جهانی مسئله بوده و حکومت همواره منکر داشتن زندانی سیاسی است. در همین دوره‌ی اخیر قمرساق‌های حاکمیت مدعی‌اند ۹۰ هزار نفر را مشمول عفو مشروط کرده‌اند که خود تناقض آشکار با ادعای حکومت مبنی بر "تعداد معترضان جنبش «زن، زندگی، آزادی» به چند صد نفر هم نمی‌رسد" یا تعداد محدود زندانیان سیاسی در حد چند صد نفر در زندان‌های‌شان که به آن‌ها نام زندانی عقیدتی داده‌اند" و مانند این دروغ‌ها دارد. از اینرو ادعای عفو ۹۰ هزار نفر، یاوه‌ای بیش نیست!

دستگاه قضایی ایران چنان مُصر و بی‌رحمانه بر سرعت ماشین خشونت و انتقام جویی‌اش افزوده است که انگار ظلم در فرهنگ این جماعت طبیعی جلوه می‌نماید. تو گویی نوع بشر در جامعه ما نه برای زندگی بلکه برای مرگ آفریده شده است. تو گویی اینان فقط به مرگ آری می‌گویند!

در تمام کشورهای که هنوز مجازات اعدام را در قانون خود دارند و اجرا می‌کنند، افکار عمومی بشریت مترقی مخالف نفس اعدام، به هر دلیلی‌ست؛ فی‌الذمه اعدام را حرکتی غیرانسانی و قتل عمد سازمان یافته‌ی دولتی می‌شناسند که برای لغو آن به هیچ وجه نباید توجیهات حقوقی، سیاسی و اجتماعی را پذیرفت. باید به طور صریح و برای لغو اعدام کوشید و در این مورد موضع‌گیری کرد.

من برآنم: حدّت اعدام در ایران را نباید به پای عظمت یا اقتدار و قدرت سیاسی نظام نوشت؛ بلکه نشانه‌ی ضعف و زبونی حاکمیت است که عمدتاً در شرایط مخفی با پرونده‌سازی، اعتراف اجباری زندانی در زیر شکنجه او را به پای چوبه دار می‌برند. از همین نگاه هیچ یک از اعدام‌ها را نباید به پای اقتدار نظام نوشت بلکه باید به پای بزدلی و زبونی نظام در برابر پیشروی مردم در امر مبارزه و دادخواهی و مطالبه‌گری آنها دانست که حکومت را به چنان ضعف و زبونی کشیده که برای ارباب چنین جامعه‌ای به قول جامعه‌شناسان اقدام به «اعدام درمانی» می‌کند.

حاکمیت ایران با اعمال انواع شکنجه برای اعتراف‌گیری اجباری از زندانیان، به شکل عامدانه توسط بازجویان که برای پرونده‌سازی از دستگاه امنیتی حقوق و مزایایی می‌گیرند، و به وسیله‌ی قضات دست‌نشانده‌ی نهادهای امنیتی که مزدوران همان بازجویان هستند، خواسته‌ی واقعی‌اش را که ایجاد وحشت و رعب در دل جامعه است پیش می‌برند تا عموم مردم را از مطالبه‌گری، آزادی، زندگی و عدالت باز دارد. از دیگر سو همین ساختار در عوض حامی و نگهدارنده‌ی حکمرانی آکنده از: فساد، فقر و فلاکت و ناکارآمدی در همه‌ی عناصر اجتماعی‌ست و دستگاه تبلیغاتی- رسانه‌ای آن مرتباً با دادن آدرس غلط بحران‌های جامعه را روی دوش دیگران - آنورش ناپیدا- می‌گذارند در نتیجه همچنان همه‌ی نابسامانی‌های موجود را تداوم می‌بخشند.

در شرایط امروز ایران هر اعدام در صحنه‌ی جامعه، تیری است که از کمان رژیم به جانب خودش پرتاب می‌گردد و آتشی‌ست که عاقبت دامن آنان را خواهد گرفت. در سلسله اعدام‌ها خشک و تر با هم می‌سوزند. پرونده‌ی زندانی مواد مخدر با زندانی سیاسی، بلوچ و کرد و عرب، بهانه‌هایی برپایه‌ی اتهامات ساختگی‌ست؛ زیرا برای طناب‌های دارشان، دنبال کردن می‌گردند.

پس فارغ از این‌که مجازات اعدام علیه چه جرمی صادر و اجرا می‌شود، اعدام زندانی مواد مخدر باشد یا زندانی سیاسی و فعال اجتماعی، این عمل مصداق جنایت است. در رابطه با اعدام مصرف

کننده مواد مخدر و قاچاقچیان خرده‌پایی که اغلب «گیر می‌افتند»، این پرسش اساس مطرح است که اساساً این سطح گسترده‌ی اعدام در پرونده‌های متهمان موسوم به مواد مخدر در ایران و ازپاشیدن زندگی آدم‌ها، تا به امروز توانسته پدیده‌ی اعتیاد را در جامعه کاهش دهد یا در شرایطی که کیلو کیلو مواد مخدر توسط سرداران سپاهی و نگهبانان در درون خود زندان‌ها بین مصرف‌کنندگان خرید و فروش می‌گردد، هیچ نقش و تاثیری در کم کردن مصرف مواد مخدر در جامعه داشته و دارد؟!!

قاچاق مواد مخدر در هفته‌های اخیر که حدت اعدام‌ها را مانند اعدام همزمان چهار نفر در زندان، که لابد خرده قاچاقی مواد مخدر بوده‌اند - لااقل خبر را اینگونه ساخته بودند - شاهدیم، خبری منتشر شد که کشتی‌ای با چند تن مواد مخدر، از مبدأ ایران، در آب‌های بین‌المللی توقیف شد و هیچکس ندانست آن کشتی چه حد مواد مخدر حمل می‌کرده و صاحبش که بوده است. محموله‌ای با حداقل چند صد کیلو موادی که برآورد قیمت آن را میلیون‌ها دلار تخمین می‌زنند. حالا این پرسش تکرار می‌گردد: اعدام دسته - دسته معتادین زندانی هیچ تخفیفی در مصرف این مواد خانمان‌سور در جامعه داشته است؟ اصولاً اعدام با هدف و انگیزه‌ی بازدارنگی و کاهش جرم اتفاق می‌افتد یا ایجاد رعب و وحشت؟ شاید هم برای رد گم‌کنی و تائید ادعای کذب مبارزه با قاچاق مواد مخدر در مجامع بین‌المللی ... اما مهم‌تر از این مسائل وضعیت خانواده‌ی اعدامی‌هاست که سرنوشت آن‌ها چه می‌شوند؟! آیا وضعیت خانواده‌های بازمانده از اعدام‌ها هرگز مورد بررسی قرار گرفته است؟...

ادامه دارد...